
بهاء ولد و تداوم سنت معارف نامه نویسی در عرفان و ادب فارسی

بهمن نزهت*

◀ چکیده:

کتاب‌های معارف در پیوند با ادبیات دینی، رویکردها و دیدگاه‌های متفاوت و در عین حال، ژرف و عمیقی را در باب آرا و افکار عرفانی ارائه می‌دهند. این کتاب‌ها در مقام یک نوع ادبی با کتاب معارف بهاء ولد آغاز می‌شود و در خانواده عرفانی او، به واسطه جانشینانش تداوم می‌یابد. از کتب عرفانی که با عنوان «معارف» در ادبیات عرفانی مشهور شده و در تاریخ تفکر عرفانی، نقش بسزایی داشته و بر نحله‌های فکری بعد از خود، تأثیر چشمگیری گذاشته‌اند، می‌توان به کتب معارف بهاء ولد، معارف سید برهان‌الدین محقق ترمذی، معارف مولانا و معارف سلطان ولد اشاره کرد. در مقاله حاضر، ضمن اینکه چگونگی ظهور کتب معارف و درون‌مایه‌های عرفانی و ادبی آن‌ها بررسی می‌شود، با اشاره به تاریخ تکوین آن‌ها که در دهه‌های اول قرن چهارم هجری بوده است، به معرفی برجسته‌ترین نمونه این نوع ادبی پرداخته‌ایم.

◀ **کلیدواژه‌ها:** بهاء ولد، برهان‌الدین محقق ترمذی، سلطان ولد، معارف‌نامه.

1. مقدمه

تا اوایل قرن هفتم، برخی رسایل و کتب عرفانی جهت تعلیم و ترویج با اشکال مختلف تألیف یافتند و به صورت آثاری معتبر و مشهور درآمدند. متون بنیادین عرفان و تصوف اسلامی در قرون سوم و چهارم هجری، اغلب به زبان عربی نوشته شد. این نوشته‌ها از یک سو، آرا و اقوال اولیا را در خود منعکس می‌کنند و از سوی دیگر، جزئیات زندگی و احوال اولیا را ارائه می‌دهند. *الرعاية حارث محاسبی* (243) *اللمع ابونصر سراج* (378)، *قوت القلوب فی معامله المحبوب ابوطالب مکی* (380)، *التعرف لمذهب اهل التصوف کلابادی* (384)، *طبقات الصوفیه سلمی* (412) و *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیای ابونعیم اصفهانی* (430) از امتهات کتب مرجع عرفانی به شمار می‌آیند. در قرن‌های پنجم و ششم، شاهد چهار کتاب عمده و بنیادین تصوف به زبان فارسی هستیم که یکی از آن‌ها در اصل، به زبان فارسی تألیف شده است و سه دیگر، ترجمه و املا و شرح متون عربی به زبان فارسی است. *کشف المحجوب هجویری* (464) نخستین کتاب تصوف به زبان فارسی است. ترجمه *رساله قشیری* ابوالقاسم قشیری (فوت 465) و *طبقات الصوفیه خواجه عبد الله انصاری* (481) و شرح کتاب *التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری* (فوت 434) از دیگر کتب مشهور عرفانی به زبان فارسی است. در این کتاب‌های بنیادین، تصویری از عرفان و تصوف ارائه شده که کاملاً منطبق با اصول و موازین شرع اسلام است و حقیقت تصوف را بیان دارد. مصنفان این آثار، خود را چندان درگیر مباحثات کلامی و مذهبی نکرده و اگر هم به بحثی پرداخته‌اند، به اختصار و اجمال بوده است. آنان بر حسب اهداف و شیوه تألیف خود و متناسب با موضوع به ذکر اخبار، روایات، حکایات و گفتارهای مشایخ متقدم پرداخته‌اند و برای اثبات ارزش و اهمیت فوق‌العاده تصوف و تبیین زهد و پارسایی و فضایل معنوی اولیا به مطالب کتاب‌های رایج روزگار خود و نقل سخنان پیشینیان بسنده کرده‌اند. ابونصر سراج در کتاب *اللمع* در باب شیوه تدوین کتاب خود می‌گوید: «اما بعد به حق تعالی استخاره نمودم و ابوابی را درباره طریقت اهل تصوف و گفتارهای مشایخ متقدم، در باب معانی علوم و اصول و اساس مذهب اهل تصوف و اخبار و اشعار و مسئله‌ها و جواب‌ها و مقامات و احوال آنان، جمع نمودم... سائلی

درباره علم تصوف از من پرسید و خواست که نظر خود را برای او درباره اصول مذهب آنان [اهل تصوف] بر اساس متابعت کتاب خدا و اقتدا به رسول خدا (ص) و تخلّق به اخلاق صحابه و تابعین و پیروی از آداب بندگان صالح خدا شرح دهم.¹ (اللمع، ص 3-5)

هجویری در مقدمه کشف المحجوب، با دید انتقادی که نسبت به وضع تصوف روزگار خود دارد، هدف و شیوه تدوین کتاب خود را چنین شرح می‌دهد: «پس من این کتاب مر آن را ساختم که صقال دل‌ها بود که اندر حجاب غین گرفتار باشند و مایه نور حق اندر دلشان موجود باشد تا به برکت خواندن این کتاب، آن حجاب برخیزد و به حقیقت معنی راه یابند... اکنون من ابتدا کنم و مقصود تو را اندر مقامات و حجب پیدا کنم و بیانی لطیف مر آن را بگسترانم و عبارات صنایع را شرح دهم و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم و از غرر حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو برآید.» (ص 8، 11 و 15)

این آثار بنیادین از مهم‌ترین و معتبرترین دستاوردهای معنوی دوران خاص خود هستند و بیانگر شکوفایی چشمگیر عرفان اصیل اسلامی. در این کتب، گاهی اطلاعات مربوط به احوال و زندگانی شخصی و عرفانی اولیا بر حسب ترتیب زمانی و به صورت طبقات متوالی ذکر شده و مؤلف جهت تأیید صحت گفتارهای خود، سلسله اسناد را ذکر می‌کند؛ مثل طبقات الصوفیه سلمی و حلیه الاولیای ابونعیم. گاهی نیز مؤلف به دلیل اختصار، سلسله اسناد را حذف کرده و تنها به ذکر اخبار و روایات و حکایات بسنده کرده است؛ مثل طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری.² برخی نیز نظیر الرعاية حارث محاسبی، اللمع ابونصر سراج، رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری و کشف المحجوب هجویری، به قصد تعلیم و ترویج، تدوین شده‌اند و تلفیقی از روایات و گفتارهای مشایخ و تعاریف اصطلاحات خاص تصوف و مفاهیم اعتقادی هستند. به طور کلی، شالوده این کتاب‌ها بر مبنای نقل قول اخبار و روایات و اقوال و حکایات مرسوم، شکل گرفته و تجارب و ادراکات عرفانی شخص مؤلف در آن‌ها بسیار اندک است.

در کنار این آثار بنیادین، آثاری نیز به وجود آمدند که در مجالس وعظ و تذکیر

عرفانی، از زبان حال عارف بیان شده و بیشتر مربوط به تجارب و جزئیات زندگی عرفانی اوست. این آثار در ادب فارسی، به صورت مجموعه گفتارهایی با الهام از تعالیم و آموزه‌های دینی شکل گرفته و به نام «مجالس» یا «معارف» شهرت یافته‌اند.

با اینکه در یک نگاه اجمالی، ویژگی‌های اسلوب بیان کتاب‌های مجالس و معارف یکسان به نظر می‌رسد، باید توجه داشت که با همه وجوه شباهت در میان این دو گونه ادبی، آنچه در کتاب‌های معارف برجسته می‌نماید، سویه اتوبیوگرافیک (شرح حال خودنوشت) یا خصلت حسبِ حالی آن‌هاست. کتب مجالس مجموعه تقریراتی است که در مجالس وعظ و عرفان به صورت سؤال و جواب ایراد می‌شود و معمولاً سؤال‌کنندگان یا شاگردان مشایخ بزرگ، آن‌ها را در مجلس یادداشت می‌کنند. با توجه به اینکه در مجالس، طرف خطاب افراد حاضر در مجلس‌اند، رعایت حال مخاطب مانع از توجه به خود و ذکر احوال و اطوار شخصی فرد در مجلس می‌شود. در این نوع آثار، بیشتر به نقل قول و استناد به آیات، احادیث، تفسیر و اشعار اکتفا می‌شود. این شیوه در کتاب مجالس احمد غزالی که می‌تواند نمونه برجسته این نوع آثار باشد، قابل مشاهده است. (ر.ک: مجالس غزالی، ص 1-11) اما در کتاب‌های معارف، ضمن رعایت اسلوب بیان مجلس‌گویی، عرفا غالباً احوال و چگونگی محاسبه نفس و اعمال و رفتار روزمره خود را نیز یادداشت می‌کنند. (ر.ک: یادداشت شماره 8 همین مقاله) در این نوع آثار، حالات و تجارب اصیل و خودجوش عرفانی بر نقل قول برتری دارد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد که کتب‌های معارف از لحاظ تاریخی و ادبی، به خصوص برای تاریخ عرفان و نیز تاریخ زندگی برخی از شخصیت‌ها و عارفان محلی، اهمیت بسزایی دارند و درخور توجه‌اند. با تجزیه و تحلیل روشمندان و منظم این آثار معتبر، ارزش ادبی و تاریخی آن‌ها و وجه زنده عرفان اسلامی، بیشتر نمایان خواهد شد.

با وجود مطالعات و پژوهش‌های گسترده در باب متون کهن عرفانی، موضوع معارف‌نامه‌ها که در زبان نثر تبلور یافته، در پژوهش‌های ادبی و عرفانی بسیار کم‌رنگ بوده است. نخستین تحقیقات در باب کتب معارف به زمانی برمی‌گردد که فریتس مایر (Fritz Meire) پژوهش خود را در باب بهاء ولد منتشر کرد. کتاب مایر بیشتر، رهیافت فلسفی-کلامی به آرا و افکار بهاء ولد است. مایر در این اثر، سعی دارد با

تحلیل آرای عرفانی و کلامی بهاء، او را به صورت عارفی ترسیم کند که طریقت و خط مشی مستقلی دارد.

2. نوع‌شناسی کتاب‌های معارف

در فرهنگ و ادب اسلامی، معارف به طور اعم، نام عنوانی است که به کتاب‌هایی که در زمینه‌های دینی-مذهبی، فلسفی-کلامی، تاریخی و ادبی تألیف یافته‌اند، اطلاق شده است. ابن ندیم در *الفهرست* تا قرن چهارم، از سه کتاب به نام‌های معارف نام می‌برد که موضوع آن‌ها در باب تاریخ و علم کلام است: 1. *المعارف ابن قتیبه دینوری (فوت 267)* در تاریخ؛ 2. *المعارف جعفر بن مبشر (فوت 234)*؛ 3. *المعارف ثمامه بن اشرس* در کلام. (*الفهرست*، ص 131 و 303)³

در ادبیات عرفانی، عنوان معارف به طور کلی، به مجموعه سخنان و تقریرات مشایخ بزرگ صوفیه اطلاق می‌شود. شاگردان و مریدانی که در مجلس شیخ خود، حضور مستمر داشتند و به مواعظ و تفسیر آیات قرآنی و احادیث و اندیشه‌های عرفانی وی گوش جان می‌سپردند، آن‌ها را در همان مجلس یا بعد از درگذشت شیخ خود می‌نگاشتند و در مجموعه ای فراهم می‌کردند و از آن مجموعه با عنوان معارف عرفانی پیر طریقت خود یاد می‌کردند. چنان‌که افلاکی در *مناقب العارفين*، از تقریرات بهاء ولد، شمس تبریزی، برهان‌الدین ترمذی و مولانا با عبارت «معرفت فرمودن» یاد می‌کند: «همچنان روزی خدمت معین‌الدین پروانه حضرت سلطان ولد را لابه‌ها کرد که البته می‌خواهم تا حضرت مولانا در خلوت به من معرفت فرماید.» (*مناقب العارفين*، 1/164) گاهی نیز آن را به صورت جمع به کار می‌برد: «روزی مصحوب حضرت مولانا در باغ جنید الزمان معروف الوقت، چلبی حسام‌الدین بودیم و حضرت مولانا هر دو پای مبارک خود را در آب جوی کرده، معارف می‌فرمود.» (*همان*، ص 101)

نگارش کتاب‌های معارف عرفانی، جریان مهم ادبی و عرفانی است که در سنت مولویه، اهمیت ویژه‌ای دارد. نوعی از شیوه نگارش معارف‌نامه‌های عرفانی را در تذکرة الاولیاءهایی که به زبان عربی و فارسی نگارش یافته، می‌توان مشاهده کرد. سنت نگارش تذکرة الاولیا سنتی دیرین و مستحکم در عرفان و تصوف اسلامی دارد و پایه‌گذاران آن، خود، عارفان بزرگی هستند که احوال و زندگانی و اقوال مشایخ بزرگ

صوفیه را در آن قید کرده‌اند.⁴ در این نوع نوشته‌ها، جزئیات مربوط به زندگی عرفا، اندیشه‌های عرفانی، اقوال، شایستگی‌ها و کرامات آنان برجستگی خاصی دارد. این مجموعه‌ها گاهی به طور کلی و با طبقه‌بندی خاصی، زندگی اولیا را از طریق حکایات روایت می‌کنند و گاهی به شرح زندگی و کرامات و منقبت یک ولی می‌پردازند.⁵ اما روشی به گمان پیشرفته‌تر و دقیق‌تر از تذکره‌های جمعی و فردی را می‌توان در تقریرات و شرح حال خودنوشت عرفانی برخی از عرفا دید که در ادبیات عرفانی، با عنوان معارف مشهور شده‌اند و هدف از تألیف آن‌ها، بسط و تحلیل نظریه‌های عرفانی از طریق شرح ریز و دقیق تمام حالات و جزئیات زندگی شخصی، جهت تعلیم شاگردان و مریدان بوده است.

در میان منابع فارسی عرفانی، تنها اثری که نخستین بار با نام خاص «معارف» شهرت یافته، کتاب معارف بهاء ولد است. افلاکی در گزارش‌های خود، از این کتاب، به صورت اسم خاص و با عنوان «معارف پدر» مولانا یاد می‌کند: «روزی خدمت مولانا قطب‌الدین شیرازی - رحمة الله علیه - به زیارت مولانا آمده بود و حضرتش به معارف پدر کریم خود گرم شده بود.» (همان، ص 176) معارف‌نویسی در مقام یک نوع ادبی با کتاب معارف بهاء ولد آغاز می‌شود و در خانواده عرفانی او به واسطه جانشینانش تداوم می‌یابد. از کتاب‌هایی که با عنوان معارف در ادبیات عرفانی مشهور شده و در تاریخ تفکر عرفانی، نقش بسزایی داشته و بر نحله‌های فکری بعد از خود، تأثیر چشمگیری گذاشته‌اند، می‌توان به کتب معارف بهاء ولد، معارف سید برهان‌الدین محقق ترمذی (متوفی 638)، معارف مولانا مشهور به فیه ما فیه⁶ (604_672) و معارف سلطان ولد (623_712) اشاره کرد.

1.2. شیوه‌های معارف‌نویسی و اهداف آن

برخلاف شیوه مؤلفان متون کهن عرفانی نظیر سراج و هجویری و قشیری که در بیان معارف عرفانی، بیشتر در بند ارائه منظم و روشمندانه اندیشه‌های متعدد عرفانی هستند و با مباحث و مجادلات کلامی سعی دارند دیدگاه‌های خود را در باب عرفان و اصطلاحات ویژه آن مطرح کنند؛ دل‌مشغولی‌های عمده صاحبان معارف، انتقال دقیق اندیشه‌های اعتقادی و دینی بر اساس تجارب شخصی خود، به صورت زنده به

مخاطبان بوده است. در کتب معارف، هم وضوح و دامنه‌ ایده‌ها و حالات شورانگیز و خودجوش عرفانی در تاریخ عرفان اسلامی نمایان است و هم اوج انسجام در ساختار درونی و محتوایی آن‌ها قابل مشاهده است.

آنچه در کتب معارف حائز اهمیت است، وجه تفکر و اسلوب بیان ویژه‌ای است که بر آن‌ها حاکم است. نوع تفکر غالب در این آثار، تفکر عرفانی است که هر مبحث و مطلب و مسئله‌ای در قالب تعبیرات، اشارات، کنایات، تمثیلات و لطایف عرفانی تشریح و تفسیر می‌شود. نوع و اسلوب بیانی که در این آثار رعایت شده، اسلوب بیان مجالس و عظ و تذکیر است. عوامل مؤثر در این نوع بیان، آیات متعدد قرآن کریم، احیای نبوی، سیرت و روش انبیای الهی، آرا و اندیشه‌های عرفانی مشایخ بزرگ عرفان اسلامی و اشعار خاص عرفانی است. از این اسلوب بیان مجالس و عظ و تذکیر عرفانی، با عنوان «بلاغت منبری» نیز یاد می‌شود. (← پله پله تا ملاقات خدا، ص 122-170)

استفاده از آیات و احادیث، اخبار و اقوال صوفیه و الفاظ و امثال و باورهای عامیانه، ارتباط و تفاهم با عموم مردم، تمثیل، لغات اتباع، آهنگ و ایقاع، خطاب به مخاطب مبهم، التفات از مخاطب به غایب و برعکس و نیز تبدیل وضع از مخاطب به مخاطب دیگر، پرتحرک و هیجان‌انگیز بودن، ذکر قصه و حکایت، تداعی معانی، گفت‌وگو یا سؤال و جواب سقراطی و زبان محاوره، از مختصات بارز اسلوب بیان مجلس‌گویی است که در خانواده عرفانی مولانا سابقه دیرین دارد و آن را در نزد بهاء ولد و شاگردان او به عیان می‌توان دید. در قطعه زیر از معارف بهاء ولد، با تفسیر آیه قرآن و با خطابی دوستانه به مخاطب مبهم، نکته بسیار مهم عرفانی و اخلاقی در باب ذکر خدا و تأثیر آن بر خلق و خوی انسانی، با زبانی مفهوم و پرهیجان و زنده بیان شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا، ای دوستان و ای عزیزان و ای اهل سعادت و ای معتقدان! خدا را بسیار یاد کنید نزد حرکات و سکنتات. بر دکان بیع چون کاله می‌فروشی، خدای را یاد کن تا دروغ‌نگویی و خیانت نکنی، ای محتسب! اذْكُرُوا اللَّهَ در بند ریا و جاه و لقب‌ها مباش، ای دانشمند! از برای دنیا و حطام دنیا دین مفروش و

از روی دین دنیا مخواه، حقایق باریک‌تر از موی چون صراط و برنده‌تر از شمشیر چون پل صراط آمد.» (ص 331)

در تقریرات مولوی نیز ویژگی‌های اسلوب بیان مجلس‌گویی به زیباترین شکل خود نمود دارد. گفتارهای خودجوش و ارتجالی او که با الفاظ ساده و روزمره، به ساده‌ترین وجه، معنی مقصود را ادا می‌کند، نشان از رسایی و سادگی طبیعی نثر محاوره دارد. وحدت و دقت ذهن او معنی را با نظم منطقی به هم پیوند می‌دهد و کلام را منسجم‌تر و شیواتر می‌کند: «هر علمی که آن به تحصیل و کسب در دنیا حاصل شود، آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرگ حاصل شود، آن علم ادیان است. دانستن علم انا الحق علم ابدان است، انا الحق شدن علم ادیان است. نور چراغ و آتش را دیدن علم ابدان است، سوختن در آتش یا در نور چراغ علم ادیان است. هرچه آن دید است، علم ادیان است، هرچه دانش است، علم ابدان است. می‌گویی محقق دید است و دیدن است باقی علم‌ها علم خیال است.» (فیه ما فیه، ص 228)

در این قطعه، استناد به سخن یکی از مشایخ بزرگ عرفان (منصور حلاج)، استقلال و کوتاهی جملات، تکرار الفاظ و افعال، ایجاز و رسایی در گزینش دقیق الفاظ، نوعی تعادل و تناسب از حیث پیوستگی لفظ و معنا ایجاد کرده و به زبان مولانا در عین محاوره‌ای بودن، حالت نظم و تناسب بی‌نظیری داده است.

کتاب‌های معارف در پیوند با ادبیات دینی، رویکردها و دیدگاه‌های متفاوت و در عین حال، ژرف و عمیقی را در باب آرا و افکار عرفانی ارائه می‌دهند و چنان‌که گفته شد، هدف اصلی مؤلفان آن‌ها انتقال دقیق اندیشه‌های اعتقادی و دینی بر اساس تجارب عرفانی خود، به صورت زنده به مخاطبان است. قدرت و مهارت مؤلفان کتب معارف در ایراد مفاهیم ذهنی، از این جهت است که آنان با تأمل در ملک و ملکوت، نکات باریک و ژرف عرفانی را با صراحت و جذابیت هرچه بهتر بیان می‌دارند و همچنین اسرار و تفاسیر آیات قرآن و احادیث و دقایق عرفانی را چنان در تعابیر و عبارات و جملات موجز و کوتاه می‌گنجانند که مخاطب علاوه بر ادراک مطالب آن، سرمست صراحت، قوت و گرمی و جذابیت بیان آنان می‌شود. این گرمی و گیرایی و هیجان و لحن عاطفی شدید در قطعه زیر از فیه ما فیه مشهود است:

«بادبان کشتی وجودِ مرد اعتقاد است. چون بادبان باشد، باد وی را به جای عظیم برد، و چون بادبان نباشد، سخن باد باشد. خوش است عاشق و معشوق، میان ایشان بی تکلفی محض. این همه تکلف‌ها برای غیر است. هر چه غیر عشق است، بر او حرام است.» (ص 89)

در کتب معارف، سویه اتوبیوگرافیک برجسته است، لیکن آموزه‌ها و تعالیم عمیق عرفانی نظیر مسائل دینی، از جمله تفسیر آیات و احادیث، حقیقت زندگی عرفانی و امور مربوط به آن، بین اندیشه مؤلفان آنان پیوند بسیار محکم و گاهی تناظر کامل برقرار کرده است؛ البته اذعان به این تناظر و همسانی، به هیچ وجه انکار برخی از تفاوت‌های سبکی و اسلوب بیان آنان که ناشی از تجارب شخصی و آرای عرفانی می‌تواند باشد، نیست. چنان‌که این تفاوت در کتاب معارف بهاء ولد در مقایسه با آثار مشابه خود، کاملاً محسوس است، به گونه‌ای که این اثر را با توجه به اسلوب بیان ویژه و تنوع سبکی می‌توان برجسته‌ترین نمونه در این نوع قلمداد کرد.

3. معارف بهاء ولد

بهاء ولد (545-628) شخصیت بسیار مهم در دودمان و خانواده روحانی مولاناست. او به سال 545 در بلخ به دنیا آمد و در دامن یک خانواده دیندار و دانشمند پرورش یافت. پدر او حسین خطیبی، عالم دین و خطیب بود و گرایش‌های عرفانی داشت. بهاء‌الدین در انواع علوم و حکم، سرآمد روزگار خود بود و در ایام حیاتش به لقب سلطان‌العلماء مشهور و معروف شده بود. (مناقب العارفین، ص 9 و 10) بهاء ولد مدتی در بلخ با فروتنی و خضوع و در متابعت کامل اوامر شریعت می‌زیست و دانشمندان خراسان برای کسب علم در مجلس او حاضر می‌شدند. او برای آنان، معارف و حقایق می‌گفت. (رساله سپهسالار، ص 20-22) بنا به گفته سلطان ولد، سپهسالار و افلاکی، بهاء‌ولد به سبب نقار و تنشی که بین او و خوارزمشاه و امام فخر رازی بود بلخ را به قصد اقامت در آسیای صغیر ترک می‌کند. (معارف سلطان ولد، ص 18؛ رساله سپهسالار، ص 21؛ مناقب العارفین، ص 10-15) مایر بر اساس تحقیقات مشبع و ممتعی که در باب بهاء ولد انجام داده، به این نتیجه رسیده است که «بهاء ولد بلخ را به علت عدم سازش با خوارزمشاه و بلخیان و شاید هم به احتمال تهدید هجوم از جانب مغول

ترک» می‌کند. (بهاء ولد، ص 50) بهاء‌ولد در زندگی پر تنش و پر حادثه خود، مجالس حکمت و وعظ خود را تعطیل نمی‌کند و معارف حقیقی و عرفانی را به مریدان و شاگردان و طالبان راستین عرضه می‌کند. کار عظیم بهاء ولد کتاب بی‌نظیر و پرمحتوای معارف است.

1.3. ساختار کتاب معارف

کتاب معارف بدون مقدمه و دیباچه آغاز می‌شود و متشکل از سه جزء و در 268 فصل است.⁷ معارف نوعی یادداشت‌های روزانه‌ای⁸ است که در آن، تجربه‌های روحانی مؤلف بیان شده و هدف از تدوین آن، آگاهی و اخبار سالک درباره حالات و مقامات سلوک و وقایع باطنی است، به‌خصوص در باب تجربه‌های سمعی و بصری که از طریق ادراکات درونی و باطنی در اثنای سلوک و حالات عرفانی برای عارف حاصل می‌شود. بهاء در سرآغاز هر فصلی با غور و تأمل در معانی آیات قرآن کریم و احادیث به شرح و تفسیر آن‌ها می‌پردازد و در ضمن آن، حالات و وقایع عرفانی خود را گزارش می‌دهد.

نثر فارسی در روزگار بهاء ولد، در اوج شکوفایی و پختگی است. بهاء نیز مثل بسیاری از نویسندگان برجسته دوره خود، به ظرایف و دقایق عناصر زبانی آگاه است، اما در بیان و تبیین محتوای تجربه عرفانی خود، در قید و بند قواعد متکلفانه نثرنویسی نیست. به همین دلیل، نثر معارف در اوج سادگی، شیوا و پخته است. صور خیال پرشور بهاء که در عمق تجارب ژرف عرفانی او نهفته، ذوق و جذابیت خاصی به سخنان او بخشیده و اثری بی‌نظیر و بی‌مانند پدید آورده است.

بهاء در زندگی‌نامه خودنوشت عرفانی خود، برای گزارش احوال باطنی، شیوه نوینی را ابداع کرده که هم ناظر بر احوال زندگی روزمره است و هم دربردارنده رؤیت‌هایی است که او شب و روز در حالت بیداری آن‌ها را مشاهده کرده است. او با این شیوه نوین ادبی، تجارب پیچیده باطنی خویش را با اصطلاحات فنی عرفانی و تمثیل‌های ساده و عامه‌فهم، به آشکارا و عاری از ابهام بیان کرده است. در این قطعه، تجربه او از خلق زیبایی‌های جهان هستی و خشنودی و ذوقی که از این زیبایی‌ها بر او عارض می‌شود و نیز تعبیری که برای بیان این تجربه به کار می‌برد، در تبیین شیوه

شرح حال‌نویسی شخصی او حائز اهمیت است: «الله مزه جمله خوبان را در من و اجزای من درخورانید، گویی جمله اجزای من در اجزای ایشان اندر آمیخت و شیر از هر جزو من روان شد و هر صورتی که مصور می‌شود، از جمال و کمال و مزه و محبت و خوشی، گویی این همه از ذات الله در شش جهت من بدید می‌آید.» (معارف، ص 1)

در حقیقت، وجود چنین رؤیت‌های رؤیاگونه است که نقطه عطفی در پیدایش شیوه‌نویس شرح حال خودنوشت عرفانی در ادب فارسی محسوب می‌شود. آنچه غیر از رؤیت‌های عرفانی بهاء بر تنوع سبکی این زندگی‌نامه خودنوشت می‌افزاید، ذکر وقایع روزانه حتی حالات فردی و ساده‌ای است که بهاء از دریچه این امور روزمره، به بطن مسائل اصلی دینی و عرفانی وارد می‌شود و خاطر نشان می‌کند که همه امور و افکار مهم و پیچیده انسانی از بطن این امور روزمره و ساده‌ای که الله خالق آن است، بیرون می‌آید: «اندکی خوابم برده بود. نخست چون بیدار شدم، هم در آن وقت، بسم الله الرحمن الرحیم یادم آمد، یعنی روح من به اسم الله در اجزای من پراکنده می‌شود.» (همان، ص 4-5) «تبارک الذی بیده المک می‌خواندم، سرم و استخوان‌هایم درد می‌کرد. گفتم: بزرگواری که استخوان‌های من از تجلی تو و از تجلی صنع تو چون طور موسی بر خود پاره پاره می‌شود.» (همان، ص 159)

از دیدگاه فروزانفر، قدرت بیان بهاء ولد بسیار «جذاب و دلپذیر» است. او رموز و دقایق عرفانی را با تعبیر «شاعرانه و الفاظ دلکش» به زیبایی بیان کرده و لطافت و شیوایی سخن او، آثار سنایی و عطار و غزلیات حافظ را فرا یاد می‌آورد. (همان، مقدمه، د - و) مایر در نثر بدیع و شاعرانه بهاء، «تازگی و طراوت، همگونی با حیات، تغییر سریع صحنه‌پردازی‌ها، ابراز سریع و بی‌درنگ افکار و احساسات، پایبند نبودن به گفت‌و شنوهای عالمانه و سخنان فی‌البداهه» (بهاء ولد، ص 26) می‌بیند و اسلوب او را در بیان اسرار و رموز عرفانی، بر خلاف دیگر کتب عرفانی که درگیر مباحث مدرسی و مصطلحات خاص عرفانی هستند، اسلوبی نو می‌داند.

زبان ساده و بی‌پیرایه بهاء در معارف، همه چیز را به راحتی آشکار می‌کند و بیان، سهل‌تر و معنا فهمیدنی‌تر و آسان‌یاب است. زبان طبیعی و شخصی او با مفاهیم درونی

و ذهنی‌اش به زیبایی پیوند می‌یابد و موازنه‌ای میان آن دو ایجاد می‌شود: «گفتم ای الله، چو هوشِ هوشِ من تویی، این نظر من از تو کجا می‌رود؟ و ای الله، بینایی من تویی، این بینایی من از تو کجا می‌رود؟ و ای الله، نظرِ نظرِ من تویی، این نظر من از تو کجا می‌رود؟ و ای الله، دلِ دلِ من تویی، این دل من از تو کجا می‌رود؟» (همان، ص 6)

عنصر خیال و عواطف ناشی از عشق عرفانی، نثر ساده و دور از تکلف بهاء را خیال‌انگیز کرده و برخی از گفتارهای او را به گونه‌ی شعر منشور جلوه داده است. در قطعه‌ی زیر، ظرافت‌های شعری سخن بهاء را می‌توان مشاهده کرد:

«الله را گفتم که دلم، گفت کبابی باید. گفتم که چشمم، گفت سحابی باید. گفتم که تنم، گفت خرابی باید. باز الله را گفتم که دلم نماند، گفت کبابی کم گیر. گفتم که چشمم نماند، گفت سحابی کم گیر. گفتم که تنم نماند، گفت خرابی کم گیر.» (همان، ص 11)

در این نمونه، صور خیال، لحن عاشقانه‌ی کلام، ترکیب منظم ارکان اصلی جملات و تعادل در قطعات، قراین شعری خاصی ایجاد کرده است.

2.3. درون‌مایه‌های عرفانی

مطابق اصل دین مبین اسلام، توحید در مفهوم حقیقی و متعالی آن، ایمان به یگانگی خدا و در آن واحد، بریدن از هرچه غیر اوست، «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (رعد/ 16) «فَاللَّهُمَّ اللَّهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ.» (حج/ 34) رسیدن انسان به حقیقت توحید، به میزان اخلاص و تسلیمی بستگی دارد که او در زندگی خود، پایبند آن بوده است. در عرفان و تصوف اسلامی نیز هدف عارف از عمل به اخلاص و تسلیم، تنها رسیدن به حال یا مقام عرفانی نیست، بلکه رؤیت معنوی و مستغرق شدن در انوار تابناک خداوند، متتهای آرزوی اوست. بنابراین، حقیقت توحید برای عارف، با رسیدن به چنین کشف و تجربه‌ای حاصل می‌شود.

در میان گفتارهای بهاء ولد، چشمگیرترین و پرشورترین تجارب آن‌هایی است که او ماهیت و مفهوم حقیقی رؤیت‌ها و مکاشفات روحانی و عرفانی خویش را با بیانی ساده و گیرا تشریح می‌کند. بیشترین واژه‌هایی که او در معارف بارها تکرار کرده، واژه‌های «نظر کردن و دیدن» است که بیشتر به صورت عبارت‌های «به الله نظر می‌کردم و الله را دیدم» آمده است. به طور مسلم، مفهوم چنین رؤیتی در فرهنگ

واژگان عرفانی بهاء‌ولد، مهم‌ترین مقوله برای تبیین مشاهدات و تأویل ادراکات عرفانی است. از دیدگاه بهاء‌ولد، چنین رؤیت و مشاهده‌ای بر مبنای آگاهی حسی و فلسفی صورت نمی‌گیرد، بلکه رؤیتی تمثیلی در قالب تجربه عرفانی است که بر مبنای معرفت روحانی و از طریق الهام حاصل شده است.

اصطلاح ویژه دیگری که در معارف، مفهوم استعاره و نمادین دارد، اصطلاح «مزه» است که دارای دو مفهوم ظاهری و باطنی است. در تعبیر بهاء، «مزه» دارای دو وجه عینی و ذهنی است. «مزه» در مفهوم عینی، آن ذوق و حلاوتی است که از طریق حواس ظاهری ادراک می‌شود، اما در مفهوم باطنی آن، حقیقت نهان یا حالت عمیق و لطیف روحی است که با عقل و حواس ظاهری ادراک‌پذیر نیست و به حسی فرامادی و معنوی که در ضمیر باطن انسان نهفته است، دلالت دارد. بهاء در قطعه‌ای، زیباترین و ژرف‌ترین حالت یا مزه عرفانی را انقطاع از صفات انسانی و درآمدن به صفات الهی می‌داند: «مزه از الله طلب می‌کنم و در الله نظر می‌کنم، مزه‌ها بیابم بی‌نهایت. باز در صفت الله نگاه می‌کنم، می‌بینم که در من و در اجزای من، این مزه‌های صفات الله چنان فروآید که من گران می‌شوم و عین مزه می‌شوم.» (بهاء‌ولد، ص 1)

بی‌تردید نیت اصلی بهاء از بیان چنین تجاربی، نشان دادن شیوه درست تشخیص و ادراک تجربه‌های روحانی برای مریدان و مخاطبان است، اما چون تشخیص چنین تجارب متعالی برای سالک که در معرض تجارب متعدد و گوناگون روحانی است، دشوار و خطرناک می‌نماید، بهاء‌ولد چنین تجاربی را طبق چارچوب اصول شریعت و طریقت مطرح می‌کند و با آداب و قواعد خاصی آن را تبیین می‌کند تا سالک را از خطرات و دشواری‌های راه، آگاه و ایمن سازد. تا آنجایی که اطلاع داریم، در عرفان و ادب فارسی، هیچ کتاب عرفانی نیست که ساختاری نظیر ساختار کتاب معارف داشته باشد.

در عرفان اسلامی، نمونه کهن و مهمی که در باب مشاهدات و تجارب عرفانی به نگارش در آمده است، کتاب *المواقف عبدالجبار نَفَری*⁹ (فوت در حدود 354) عارف و شاعر مشهور اندلسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری است. نَفَری در این اثر، حاصل رؤیت‌های معنوی و مکاشفات و گفت‌وگوهای خود با خدا را یادداشت کرده است.

پل نوپا (Paul Nwya) بر آن است که اندیشه‌های عارفانه در این یادداشت‌ها «از گفتار درباره خود به گفت‌وگو با خدا منتقل می‌شود.» (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص 302) کتاب *مواقف 77* وقفه یا مرحله دارد که عارف برای رسیدن به معرفت حقیقی باید همه آن مراحل را طی کند. نَفَری ساختار کتاب خود را با الهام از سامانه منظم و مرتب مقامات عرفانی سلوک و با افزودن بر تعداد آن‌ها، منظم کرده و بر اساس تجارب عرفانی و اسلوب بیان خاص خود، همه این *مواقف* یا مراحل را تحلیل و تشریح کرده است.

نخستین بار استاد فروزانفر در مطالعات خود، به شباهت اسلوب بیان بهاء با نَفَری پی برد و در نظری کلی و اجمالی اذعان کرد که اسلوب بهاء در زبان و ادب فارسی بی نظیر است و «در زبان عربی نیز این اسلوب دیده نمی‌شود و توان گفت که کتاب *مواقف* از عبدالجبار نَفَری شباهتی بدین روش دارد.» (معارف، مقدمه، د - و) برخی از گفتارهای نَفَری در *مواقف*، شباهت بسیاری با بخش‌هایی از معارف دارد. در متن زیر خدا از نَفَری می‌خواهد که تکوّن و تبدّل اشیا و پدیده‌ها را که از قدرت و صفات لایتناهی او ناشی می‌شود، مشاهده کند:

«و [پروردگار] به من گفت: جهان هستی را نه بالای خود بنه و نه زیر خود، آن را به هیچ صفتی از صفات خود مبند و به هیچ زبانی از زبان‌های خود بیان مکن؛ به جای آن به من **بنگر**، زیرا این مقام توست. پس در آن مقام کن و ببین چگونه من آفریده‌ام و می‌آفرینم و چگونه آنچه را آفریده‌ام، دگرگون می‌کنم و چگونه آن را که دگرگون کردم، به غیب می‌برم و به شهادت می‌آورم...¹⁰» (المواقف، ص 130)

بهاء همین تعالیم و اندیشه‌های نَفَری را درباره «حکم نافذ و قدرت روان خدا» با اسلوب بیان خاص خود چنین بازگو می‌کند: «الله الهام داد که چون **نظری کنی**، در جهان صفات ما کمال ما را بدانی و از نعمت‌های من آرزو بری و هوست کند که از من بطلبی و خاضع من باشی و دوستدار من باشی و چون در مکاره نگری، از عقوبت من ترسان شوی و به هیبت در کار من نگاه داری. این را قهر کنم و آن را بنوازم، یکی را برمی‌آرم و یکی را فرو می‌آرم، خافض باشم و رافع باشم و قهار باشم.» (بهاء ولد، ص 29_30)

تقریباً دو سده بعد نجم‌الدین کبری (552-618) بنیان‌گذار طریقت کبروی، کتاب *فوائح الجمال و فواتح الجلال* را در شرح وقایع باطنی و روحانی خود تدوین کرد. این کتاب شامل تجربه‌های روحانی و مکاشفات عرفانی نجم‌الدین کبری است و در آن، شیخ رؤیت‌های روحانی و معنوی خود را به بیانی ساده مطرح کرده و شیوه ادراک و تشخیص صحیح آن تجارب را با اصول و مبانی روشمند، در چهارچوبی منظم برای مریدان خود تبیین کرده است. نجم‌الدین در تألیف خود، ابتدا اصطلاحات خاص عرفانی را بر مبنای تجربه شخصی خود تشریح می‌کند، سپس در اثنای مطالب، معاینات و مکاشفات روحانی و رؤیاگونه خود را گزارش می‌دهد: «فرشته‌ای مرا بر پای داشت و پس پشت من آمد و مرا به دوش گرفت و فرا برد. گرد رخسار من گردید و مرا بوسید، روشنایی نورش بر بینایی و بصیرت من تابید. سپس مرا اندکی فرا برد و به زمین نهاد. در وقت سحر- هنگامی که در خلوت ذکر بودم- تسبیح فرشتگان را می‌شنیدم که تند و شتابان تسبیح می‌گفتند، انگار ترسیده بودند و طلب نجات داشتند...»¹¹ (فوائح الجمال و فواتح الجلال، ص 136)

این تجربه نجم‌الدین از دیدار با فرشتگان، در کتاب معارف نیز انعکاس یافته است. بهاء تجربه دیدار با فرشتگان را در سرآغاز جزء سوم معارف چنین بازگو می‌کند: «به خواب می‌دیدم که مرغان سپید کلان کلان از غاز کلان‌تر می‌پریدند و تسبیح صریحاً می‌گفتند. تأویل کردم که آن فرشتگان‌اند که بدان صورت، خود را به من نمودند که شکر و تسبیح می‌باید گفت به هر حال و همچنان که آن مسبحان نهان‌اند در بیداری، صد هزار مسبحان‌اند مرالله را در پرده غیب.» (معارف، ص 315)

وجود این دو نمونه کهن و برخی از موارث غنی¹² که مربوط به زندگی‌نامه شخصی اولیا در ادبیات عرفانی است، بیانگر این نکته است که این نوع از معارف عرفانی نمی‌تواند ابتکار شخص بهاء باشد. در صورت آگاهی بهاء ولد از دو کتاب *مواقف و فوائح الجمال و فواتح الجلال* می‌توان بر آن بود که او در تنظیم یادداشت‌های عرفانی خود، به این کتب نظر داشته است،¹³ اما اسلوب آزادانه و ساده‌ای را برای بیان آرا و نظریه‌های عرفانی خود اختیار کرده است که حاکی از خلاقیت و هوشیاری او در ارائه نوع ادبی خاصی است.

3.3. تأویل و تعبیر ادراکات عرفانی

بهاء در زمانی می‌زیست که عرفان و تصوف اسلامی در اوج شکوفایی بود. او در مهم‌ترین مراکز اسلامی آن روزگار (بلخ، بغداد، دمشق و قونیه) اقامت داشت و به راستی چنان‌که نوشته‌اند در بیان «لطایف و رقایق و غرایب و دقایق» عرفانی (مناقب العارفین، 1/ 19 و 37) بسیار چیره‌دست بود. عرفان بهاء شامل دو اصل بنیادین است که به هم وابسته و در عین حال مکمل یکدیگرند. از سویی، ادراکات و تجارب فوق‌العاده عرفانی و از دیگر سو، تعبیر و تأویل آن تجارب که زبان خاص تجربه را به وجود می‌آورد. متن کتاب بهاء که در شرح زندگی روحانی اوست، دارای ترتیب تاریخی نیست. اولین خاطره عرفانی بهاء مربوط به دوران پختگی و کمال زندگی معنوی اوست که در آغاز کتاب معارف، آن را گزارش کرد است. طبق گزارش بهاء، هر مرحله از مراحل دگرذیسی روحانی که در وجود او حادث می‌شود، در زیبایی و لطافت، مانند شکفتن گل‌های زیبا و رنگین در گلزار وجود اوست. به تعبیر بهاء، خداوند هر دم در گلزار وجود او تازه‌ترین و زیباترین گل‌ها را پدید می‌آورد و سپس عصاره وجود او را مانند گلاب از هر نوع تعیین و تعلقی برگرفته، پاک و زلال می‌گرداند: «و الله صد هزار ریاحین و گل و گلستان و سمن زرد و سپید و یاسمن بدید آورد و اجزای مرا گلزار گردانید و آنگاه آن همه را بیفشارد و گلاب گردانید.» (معارف، ص 1)

بهاء می‌خواهد به ادراکات و شکفتگی روحانی خود که به واسطه رحمت و عنایت الهی بر او عارض شده، با زبان نمادین که زبان خاص تجربه عرفانی اوست، جنبه توصیفی و تصویری بدهد. او دریافت‌ها و حالات عرفانی را در پاک‌ی و زیبایی، مانند شکوفه‌هایی می‌داند که هر لحظه در وجود او شکفته و شکوفا می‌شود: «سمع و بصر و اثتلاف اجزای من و ادراک من همه شکوفه است که از الله می‌آید.» (همان، ص 127-142)

معارف بهاء از این لحاظ حائز اهمیت است که تحلیل بسیار غنی و پیشرفته‌ای از ماهیت تجربه عرفانی به دست می‌دهد و محتوای آن تنها از طریق زبانی که در آن تجربه به وجود آمده، قابل تأویل و تفسیر است. بهاء با سلسله مراتب خیال خود از

تعریف کلیشه‌ای اصطلاحات ویژه تصوف که در محافل عرفانی مرسوم است، فراتر می‌رود. به همین سبب، در معارف، برای بروز عواطف و احساسات شاعرانه نیز جایی را می‌توان مدنظر قرار داد. در گفتارهای او، هم بعد آموزشی نمایان است و هم بعد شاعرانگی. گاهی او موضوعی را تجربه می‌کند که منحصر به فرد است و از تجربه اغیار بیرون است و در همان حالت شاعرانگی می‌ماند. استعاره‌ها و نمادهای این بُعد شاعرانگی است که متن سخنان او را به سوی عالم ماورا می‌گشاید و خواننده با این استعاره‌ها و نمادها وارد ناب‌ترین لحظات عرفانی عارف می‌شود. اینجا بیشتر از آنکه بیان قدرت ماوراء طبیعی باشد، نشانه تبدیل و استحاله هستی موجود در فنای فی الله است؛ حالتی که به قول عرفا جز از راه استعاره بیان‌شدنی نیست. واکنش روحی بهاء در برابر مسئله فنا، بسیار آرام و همراه با حالات وجدی است که در حین سیر و سلوک به او دست می‌دهد. این حالات وجد هنگامی به اوج می‌رسد که خداوند بعد از مرگ و فنا او را به معرفت حقیقی زنده می‌گرداند. او در میان این حالت مرگ و زندگی، زیباترین اندیشه‌ها و لحظه‌های خوش و زندگی عرفانی نوی را تجربه می‌کند و از این حالت خوش با تعبیر «گشاد دادن الله روح او را با روح و ریحان» یاد می‌کند: «الله روح مرا و معرفت مرا مرگ داد و با زمین هموار کرد و باز چون روح مرا به روح و ریحان و معرفت گشاد داد. گویی که مرا از زمین قیامت حشر کرد و حیاتم داد. بعد از مرگ اکنون هر ساعتی مرا اندیشه‌ای است خوب و به سبب هر اندیشه خوش مرا حشری است.» (همان، ص 26)

سیر و سلوک عارفانه بهاء کاملاً مبتنی بر تجربه شخصی و منحصر به فرد است. در چنین تجربه‌ای، زبان او در پیوند با قوه خیال، از حدود تنگ معانی ظاهری و اصطلاحی الفاظ‌رهایی می‌یابد و در عالم خیال، فضایی را برای خود می‌سازد تا در آن بتواند احساس لذت مکاشفات و رؤیت‌های معنوی خارق‌العاده و معانی و مفاهیم متعالی توحید، آخرت‌شناختی و دیگر اصول بنیادین دینی را در هیئت استعاره و نماد شرح و بسط دهد. او در معارف به صورت خطیبی جدی ظاهر می‌شود و جهت تبیین برتری و تفوق شریعت (Algar: EI: 435)¹ زمام ذهن و زبان خود را به دست الهام‌های قدسی می‌سپارد و هیچ ساختار و چهارچوب منظم و خاصی را در بیان تجارب و

اندیشه‌های خود نمی‌پذیرد. به همین سبب، کتاب او به صورت یک رشته سخنان و وقایع باطنی و خارق‌العاده‌ای است که خارج از حیطهٔ زمان و مکان است. بهاء در یکی از مشاهدات ویژه با یک تجلی، مستغرق جمال الهی می‌شود و از بین حجاب‌های متعددی که او را در میان گرفته‌اند، گذر می‌کند و با ادراک تکثر جهان و شناخت کُنهِ آن، از کثرت موجودات و پدیده‌ها به بینش وحدت‌نگرانه می‌رسد و واحد مطلق را درمی‌یابد. نفس تجربه و تعبیری که او از این نگاه وحدت‌نگرانه به دست می‌دهد، در قطعهٔ زیر آمده است:

«ناگاه از الله متحیر می‌شوم و از مکان به لامکان می‌روم و از حوادث به بی‌چون می‌روم و از مخلوق به خالق می‌روم و از خودی به بی‌خودی می‌روم و می‌بینم که همهٔ ممالک از جمله مدرکات من است.» (معارف، ص 8)

بهاء سوای اینکه عارف بزرگی است، مؤلف و راوی چیره‌دستی است که در ثبت لحظه لحظهٔ حالات و تجارب عرفانی و شخصی خود، استعداد و شایستگی چشمگیری از خود نشان می‌دهد. معارف او نه تنها منبع مهم عرفانی و تاریخی در شناخت زندگی شخصی و آرای عرفانی اوست، بلکه به طور عمده، اثری برجسته در زمینهٔ نگارش نوع ادبی معارف در مفهوم خاص خود است. شرح احوال و زندگانی اولیا در کتب معتبر عرفانی، از نوع تذکرة الاولیاها یا طبقات به نظر می‌رسد که نوعی شرح احوال و وقایع عرفانی به طور غیر مستقیم است و به واسطه و بدون تجربهٔ حضور شخص عارف صورت می‌گیرد، حال آنکه در معارف بهاء نوعی تجربهٔ حضور جریان دارد و بهاء در لحظه لحظهٔ آن تجارب زیسته است و با اسلوب بیان ویژهٔ خود به ثبت زندهٔ تجارب خارق‌العاده پرداخته و شناخت و تجسم آن را برای دیگران نیز میسر ساخته است. تمامی هنر بهاء این است که لحظات عرفانی خود را با سخنان لطیف و خیال‌انگیز چنان زنده جلوه دهد که گویی مخاطبان او آن لحظات را به صورت صحنه‌ای مجسم شده می‌بینند و ادراک می‌کنند. بهاء در گزارشی، رسیدن به توحید حقیقی و عاری از تکثر و تعدد را در رهایی از قید و بند صوری وجود خویش و زدودن اوصاف نفسانی می‌داند. او این موضوع را با استعارهٔ «از پوست کالبد بیرون آمدن» تبیین می‌کند: «روح من به کالبد مشغول می‌شد که سرم درد می‌کند الی غیر ذلک

و بیرون می‌غیژید از زیر کالبد و من در وی نظر می‌کردم، گل‌های عقل و ادراک و روح می‌دیدم و هر ساعتی بدین درخت می‌زد و گل‌های وی می‌ریخت و چون خوشه او را فرو می‌کوفت. چون از پوست کالبد بیرون آمدم، هر صورتی که مرا می‌شد، خود را از آن بیرون می‌کشیدم.» (همان، ص 128)

عبارت «از پوست کالبد بیرون آمدن» که بیشتر تمثیل «پوست انداختن مار» را فرایاد می‌آورد، یعنی آزاد شدن روح از قید و بند عالم ماده به گونه‌ای که بتواند به اصل واحد و لایتناهی خود بازگردد. بهاء با چنین گزارش‌هایی مخاطب را در لحظه لحظه‌های تجربه خود فرو می‌برد و مخاطب، زیست دوباره در یک تجربه را احساس می‌کند. بهاء در معارف، گاهی تجاربی را مطرح می‌کند که گویی منحصر به فرد است و برای دیگران دست‌نیافتنی و تکرارناپذیر است. به همین سبب، او در جای جای کتاب خود به این تجارب پر شور و زنده عرفانی می‌بالد. یکی از این تجربه‌ها، تجربه زنده و جذاب عرفانی او از مفهوم «عدم» است که آن را با زبان خاص تجربه خود تعبیر کرده است. عدم از نظر بهاء، عدم و نیستی محض نیست، بلکه عالم غیب یا هستی مطلق حقیقی است که اصل هر پدیده‌ای است که موجب تغییر و تبدل کائنات می‌شود. از دیدگاه او، عدم در مفهوم حقیقی، آن هستی مطلق است که سرپای درخت وجود او را احاطه کرده و درخت وجود او هر لحظه از عدم، شکوفه و بر و برگ می‌یابد و با این دگرگونی‌ها و تبدیلات، حالات عجیبی را تجربه می‌کند که در نوع خود، بی‌نظیر است. بهاء هستی ساده و بی‌صورت عدم یا غیب را به قدری محسوس و ملموس تجربه کرده که از آن، با تعبیر «عدم دهان بر دهان من نهاده است» یاد می‌کند: «چون در خواب می‌شوم، گویی درختی را مانم که در خاکم و اگر در خواب بی‌خبر می‌شوم، گویی در عدمم و چون بیدار می‌شوم، گویی سر از خاک بر می‌آورم و چون پاره‌ای در خود نظر می‌کنم، گویی بلند می‌شوم و چون به چشم نظر می‌کنم و به اندام حرکت می‌کنم، گویی شاخه‌ها بیرون آید از من و چون به دل زیاده جدّ می‌کنم در تفکر، گویی شکوفه بیرون می‌آورم و چون به ذکر به زبان برمی‌آیم، گویی میوه بیرون می‌آرم. هر چند که جدّ کنم، گویی چیزهای عجب‌تر از من بیرون آید و این همه را گویی که در دهان عدم است و عدم دهان بر دهان من نهاده است.»¹⁴ (همان، ص 8)

3-4. ساختار و جوهر تجارب عرفانی

بهاء خود را به هیچ آیین یا طریقت صوفیانه‌ای منتسب نمی‌کند و از هر گونه رسم و رسوم خانقاهی و عرفانی گریزان است. انسجام و ترکیبی که در ساختار تجارب عرفانی او جلوه‌گر است، حاکی از اوج حالات شورانگیز و اندیشه‌های فخیم و عمیق عرفانی اوست. کتاب معارف تألیف عالمی نظریه‌پرداز نیست، بلکه اثر خطیبی آتشین دم و جلدی است که درد دین سراپای وجود او را فرا گرفته و جوهر تجارب عرفانی او بر مبنای تعالیم دینی و مکاشفات معنوی است.

در میان عرفای اسلامی، بهاء ولد شخصیت برجسته‌ای است که شوق دیدار الله سراپای وجود او را فرا گرفته و او تجربه‌های عرفانی ناشی از این شوق پرشور را به زیبایی مطرح کرده است. بهاء با چنین تجاربی، خلوت و آرامشی روحانی و مقدس و خدایی را برای خود فراهم کرده بود که در آن، «با الله انس می‌ورزید، با الله خلوت می‌کرد و با الله گفت‌وشنود داشت.» (پله پله تا ملاقات خدا، ص 16) در ساختار تجارب عرفانی بهاء، جوهر رؤیت‌ها و مکاشفات روحانی فراتر از تصورات و مفاهیم ذهنی و تجربی است و بدین سان، جوهر رؤیت‌های او «وحدتی» است که همه تکثرات و تعینات عالم ماده در آن محو و نابود می‌گردد: «شب برخاستم، نظر به ادراکات خود می‌کردم، دیدم که ادراکاتم چون مرغان دست‌آموز به ذات الله می‌رفت و پر و بالشان می‌سوخت. چون نظر به الله می‌کنم، محو می‌شوم و معدوم می‌شوم.» (معارف، ص 18 و 19)

نفس تجربه بهاء در این گزارش‌های باطنی، محو شدن در وحدت مطلق است که سالک با استغراق کامل در آن، به این آگاهی عرفانی می‌رسد که شناخت و عرفان حقیقی درهم شکستن دیواره‌های «من» محدود و غرق شدن در بی‌کرانگی هستی مطلق و لایتناهی است: «عارف کسی است که بزرگی خداوند بر وی چنان مستولی بود که تصرف عقل خود در اوامر و نواهی نه آرد. آنکه بهشت و دوزخ را به طبع خود راست می‌کند و خویشتن را می‌بیند، عارف خویش است نه عارف الله.» (همان، ص 347)

گویا به سبب چنین حالات و اطوار درونی پر طمطراق و رو به کمال است که مایر در تحقیقات خود، در پی یافتن و عنوان و صفت مناسبی درخور حال و شخصیت بهاء

ولد، واژه صوفی را مناسب حال او نمی‌داند و واژه ساده «عارف» را برای او برمی‌گزیند. (همان، ص 117) بهاء به عنوان عارفی جان‌آگاه در تجربه عرفانی خود، نشانه‌هایی از سوی خدا می‌بیند که برای دلجویی و آرامش اوست. یکی از این نشانه‌ها «عشق و دوستی» خداست که همه امور زندگی و حالات و رفتار فردی او را موزون و مزین کرده است: «اکنون من مر دوستی الله را باشم تا همه حرکات من پسندیده شود. چون عشق الله می‌آید، همه حرکات من موزون می‌شود.» (همان، ص 33)

بهاء در کتاب معارف، بر اساس چنین عشق پرشور و نیز با تجارب عرفانی مبتنی بر اصول شریعت، به تفسیر برخی از آیات و احادیث می‌پردازد. این تفاسیر تنه اصلی کتاب او را شکل می‌دهد. او همانند اسلاف و مشایخ بزرگ عرفان در فهم بهتر معانی آیه‌های قرآنی تأمل کرده و آن‌ها را با نور ایمان و به مذاق اهل عرفان، به نیکوترین وجهی تفسیر می‌کند: «گفتم ای الله من هر زمان به چه مشغول شوم؟ الله الهام داد که هر زمانی به صرف قرآن مشغول باش. همه عالم را معنی آن یک حرف دان از قرآن.» (همان، ص 33) شیوه تفسیر بهاء را در تفاسیر عرفانی متقدم نظیر حقایق التفسیر سلمی، لطایف الاشارات قشیری، تفسیر خواجه عبد الله انصاری و کشف الاسرار میبیدی می‌توان مشاهده کرد. قطعه زیر که در تفسیر نخستین آیه سوره بقره است، ناب‌ترین ادراکات عرفانی بهاء را ترسیم می‌کند:

«لم؛ معنی الف آن است که الله می‌گوید: آنا؛ یعنی منم. گفتم چو الله آنا می‌گوید، در این اجزا و تن من آخر دو آنا چگونه در تنی تواند بودن. پس آنای من در آن دم که الله آنا گوید، ضروری محو باشد، گویی که آنای الله در همه اجزای من ایستاده است و چون آنا می‌گوید، همه اجزای من از شرم فرو می‌ریزد چون گلببرگ‌ها.»¹⁵ (همان، ص 77)

کتاب معارف که در اصل، بیانگر اسرار باطنی و مکاشفات عرفانی بهاء است، با درون‌مایه‌های غنی عرفانی، به عنوان کتاب راهنمای مکتب و طریقت عرفانی بهاء، مورد توجه محافل عرفانی واقع می‌شود و مفسران و مروّجان برجسته‌ای نظیر برهان‌الدین محقق ترمذی، مولانا و سلطان ولد¹⁶ پیدا می‌کند، چنان‌که بعد از بهاء ولد، تدوین کتب معارف از اصول رایج مکتب عرفانی مولوی می‌شود.

نتیجه‌گیری

در کتاب‌های معارف سعی می‌شود تا در زمان شکوفایی و تعالی عرفان اسلامی در قرن‌های هفتم و هشتم، تصویری از عرفان اسلامی ارائه شود که ضمن انطباق با اصول و مبانی دین مبین اسلام، آرا و تجارب عرفانی و جزئیات زندگی شخصی مؤلفان نیز در آن نمایان شود. این کتاب‌ها به طور کلی، جهت تبیین ماهیت حقیقی عرفان و تصوف اسلامی، خطاب به عموم مردم جامعه آن روزگار به نگارش درآمده است، اما با همه‌انگیزه و طرح مشترکی که در این متون مشهود است، تحول محتوایی شایان توجهی در آن‌ها وجود دارد. مؤلفان این متون به اقتباس و نقل قول از دیگران اکتفا نکرده‌اند و اگر به نقل اقوال و حکایات دیگران پرداخته‌اند، بسیار محدود و کوتاه بوده است و بیشتر به بیان مطلبی توجه داشته‌اند که آن را در ظرف تجربه عرفانی خود درک کرده و بدان رسیده‌اند. اهمیت معارف بهاء ولد در این است که او نخستین مؤلف متنی عرفانی است که خود را از قید و بند نقل قول‌های سنتی که در محافل عرفانی رایج بود، رها کرد و با شرح تمام تجارب و جزئیات زندگی عرفانی خود، تألیف مستقلی به نام معارف ارائه کرد. کتاب معارف در روزگاری که عرفان اسلامی مسیر کمال و تعالی خود را طی می‌کرد، نقطه عطفی است که به ظهور مولوی و مکتب عرفانی او منجر می‌شود. تحولی که در عرفان و مکتب مولوی روی داد، ناگهانی و تصادفی نبود، بلکه ریشه در نوع ادبی دارد که بهاء ولد آن را آغاز کرد و در خانواده عرفانی مولوی تا سلطان ولد تداوم یافت.



پی‌نوشت‌ها:

1. اما بعد فانی قد استخرت الله تعالی و جمعت ابواباً فی معنی ما ذهب الیه اهل التصوف و تکلم مشایخهم المتقدمون فی معانی علومهم و عمدة اصولهم و اساس مذهبهم و اخبارهم و اشعارهم و مسایلهم و اجوبتهم و مقاماتهم و احوالهم ... قال الشيخ ابونصر سألنی عن البیان عن العلم التصوف و... (اللمع، ص 3-5)
2. این آثار مهم عرفانی بعدها منابع اصلی و ضروری تذکرة الاولیای مهمی چون تذکرة الاولیای

عطار و نفحات الانس جامی شدند.

3. حاج خلیفه نیز ضمن اینکه در کشف‌الظنون از کتاب‌المعارف ابن قتیبه یاد می‌کند، به برخی از کتاب‌ها که عنوان اصلی آن‌ها معارف است، اشاره می‌کند؛ نظیر *المعارف العقلیه* امام محمد غزالی (505)، *المعارف المتأخره* عبدالملک همدانی (512)، *معارف القلوب* سلیمان کوفی (616). (کشف‌الظنون، 175/2) در *هدیه العارفين* اسماعیل پاشا نیز از کتاب‌هایی نام برده شده است که عنوان اصلی آن‌ها معارف است؛ مثل 1. *المعارف فی شرح الصحائف ابی الفتح ناصر بن محمد الحصنی* (متوفی 444) 2. *معارف القلوب ابی الغنائم سعید بن سلیمان الکوفی الحنفی* (متوفی 616) 3. *المعارف المتأخره فی التاريخ* محمد بن عبدالملک الهمدانی (متوفی 521). (هدیه العارفين، 693/1)

4. به گفته دنیز اگل (Denise AIGLe) پژوهشگر فرانسوی، سنت تألیف تذکره الاولیای عرفانی برگرفته از شیوه تدوین و گردآوری افعال و اقوال (احادیث) پیامبر (ص) و اصحاب و تابعین آن حضرت است که از قرن دوم هجری آغاز شد. به تبع آن کتب *وفیات الاعیان*، *طبقات* و *انساب* که درباره جزئیات زندگی و شرح احوال دانشمندان و بزرگان اهل علم و حکمت بود، تدوین شدند. (← معارف، دوره هفدهم، شماره سوم، ص 158)

5. از کهن‌ترین و مشهورترین آثاری که به یک ولی و جزئیات زندگی روزمره و اطرافیان او اختصاص یافته است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: 1. *زندگی‌نامه شیخ ابواسحاق کازرونی* مرید شیخ ابن خفیف شیرازی (اواخر قرن پنجم) به عربی (← معارف، دوره هجدهم، شماره دوم، ص 133)؛ 2. *سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله ابن خفیف شیرازی* تألیف ابوالحسن دیلمی (متوفی 391) مؤلف کتاب *عطف الالف الأمالوف علی اللام المعطوف*، مرید ابن خفیف شیرازی به عربی. این کتاب در قرن هشتم به فارسی برگردانده شد. (← *سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله ابن خفیف شیرازی*، ص 7-8)؛ 3. *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید* (متوفی 440) تألیف محمد بن منور؛ 4. حاج خلیفه در کشف‌الظنون زندگی‌نامه‌ای را به شیخ نجم‌الدین کبری (618) با عنوان *تحفة الفقرا* که به زبان فارسی است، منسوب می‌دارد. برتلس بر آن است که در موزه آسیایی آکادمی علوم روسیه، نسخه خطی درخور توجهی است که به گویش خاوری ترکی است که به گونه رمان تاریخی درباره زندگی و سرنوشت شیخ است. برتلس این اثر را بازخوانی و چاپ کرده است. (← *تصوف و ادبیات تصوف*، ص 441-452)

6. در اینجا از *فیه ما فیه* مولانا که از اسلوب ویژه مجلس‌گویی مشایخ بزرگ عرفانی خارج نیست، توسعاً تحت عنوان «معارف» یاد کردیم. احمد افلاکی (متوفی 761) که از مریدان خاص مکتب مولوی

- است، در مناقب العارفین، از تقریرات مولانا با عنوان «معارف مثنوی» (ص 163) یاد کرده و به عنوان فیه ما فیه هیچ اشاره‌ای نکرده است. از دیدگاه فروزانفر، کتاب فیه ما فیه بعد از حیات مولانا نوشته شده است و این عنوان را قریب به ظن یقین، میردانش به این کتاب داده‌اند. (فیه ما فیه، مقدمه، ی)
7. استاد فروزانفر این سه جزء را بر اساس سه نسخه موجود در کتابخانه‌های ترکیه و یک نسخه متعلق به استاد علی‌اکبر دهخدا، با عنوان جلد اول معارف در سال 1333 هجری شمسی به صورت علمی-انتقادی تصحیح و چاپ کرد. هیچ‌یک از بخش‌های جلد اول معارف، عنوان مشخصی ندارد و فروزانفر آن‌ها را با عنوان «فصل» مشخص کرده است. ظاهراً نسخه منحصر به فردی از جزء چهارم کتاب معارف در کتابخانه موزه قونیه وجود داشت که نسخه عکسی آن در اختیار فروزانفر گذاشته شد و او آن را به سال 1338 شمسی، با عنوان جلد دوم معارف چاپ کرد.
8. موحد بر آن است که برخی از مشایخ صوفیه در محاسبه نفس، اعمال و رفتار روزمره خود را در دفتری یادداشت می‌کردند و هنگامی که از امور روزانه فارغ می‌شدند، با مرور آن دفتر، به حساب اعمال خود می‌پرداختند؛ چنان‌که محیی‌الدین ابن عربی و سیف‌الدین باخرزی بسیاری از وقایع روزانه و حالات جمیع عمر خود را در آثار خود پنهانی ثبت کرده‌اند. (شمس تبریزی، ص 103-104)
9. نَفَری عارف و شاعر مشهور اندلسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری است. مشهورترین اثر عرفانی او کتاب المواقف است. نفری در این اثر، حاصل رؤیت‌های معنوی و مکاشفات خود را یادداشت کرده است. پل نویا (Paul Nwyia) بر آن است که اندیشه‌های صوفیانه در این یادداشت‌ها «از گفتار درباره خود به گفت‌وگو با خدا منتقل می‌شود.» (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص 302)
10. و قال لی: لا تجعل الكون من فوقک و لا من تحتک و لا من یمینک و لا من شمالک و لا فی علمک و لا فی وجدک و لا فی ذکرک و لا فی فکرک و لا تعلقه فی صفة من صفاتک و لا تعبر عنه بلغة من لغاتک و انظر الی... (ترجمه از تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص 325)
11. عَرَجَنی مَلْکٌ، فجاء من وراء ظهري، فالتزمني و احتملني، و دار إلی وجهي، فقبَلنی و تشعشعَ نورُهُ فی بصیرتی ثم قال «بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحيم» و عرج بی قلیلاً ثم وضعنی... (فوائح الجمال و فوائح الجلال، ص 136)
12. یکی دیگر از شخصیت‌های مهم عرفان اسلامی، روزبهان بقلی شیرازی (606-522) است که در کتاب کشف الاسرار، حاصل رؤیت‌ها و مشاهدات شخصی خود را گزارش داده است. (روزبهان بقلی، ص 182)
13. مایر در پژوهشی که در باب کتاب فوایح انجام داده، به اجمال به برخی تناظرات و تشابهات

فکری و تجارب عرفانی نجم‌الدین کبری و بهاء ولد اشاره کرده است (بهاء ولد، ص 67) لیکن در *فوائح الجمال*، دلیل متقنی که بیانگر تأثیر مستقیم بهاء از نجم‌الدین باشد، مشاهده نشد. نخستین بار حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (ص 789)، در باب رابطه نجم‌الدین کبری با خانواده عرفانی مولانا سخن گفته است. بعدها این ادعا از سوی حسین خوارزمی (متوفی 835) در *جواهر الاسرار و زواهر الانوار* (1/120) و جامی در *نفحات الانس* (ص 427) تکرار شده است؛ البته جامی به این موضوع به دیده تردید می‌نگرد. فروزانفر و مایر این گزارش مستوفی را فاقد اعتبار می‌دانند. (شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، ص 65؛ بهاء ولد، ص 100) افلاکی پیوند معنوی و روحانی مولانا را در طی سلسله‌ای به احمد غزالی می‌رساند. (مناقب العارفین، ص 143-144)

14. هیچ‌یک از مریدان بهاء چنین تجربه‌ای را از «عدم» در آثار خود گزارش نکرده‌اند. چنین مفهومی از عدم تنها در جهان‌بینی عرفانی مولانا بازسازی و تشریح شده است. (← گزیده غزلیات شمس تبریزی، ص 48-50)

15. به نظر می‌رسد که بهاء در تفسیر آیات قرآن کریم، از شیوه تفسیر ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی 412) در *حقایق التفسیر* پیروی کرده است. تفسیر آیه مذکور در *حقایق التفسیر* چنین است: «و قیل الم معناه انا الله اعلم و قال سهل بن عبدالله: الألف هو الله.» تأثیر *حقایق التفسیر* در معارف برهان‌الدین نیز مشهود است. (← معارف برهان‌الدین، ص 79 به بعد) مولوی نیز گویا به واسطه بهاء یا برهان‌الدین با این تفسیر آشنا شده بود. (درباره شیوه تفسیر مولوی و بهره‌جویی او از *حقایق التفسیر* و نیز چگونگی رواج و تداول این تفسیر در محافل عرفانی ← نشر دانش، سال بیست و سوم، شماره اول، ص 55-56)

16. سلطان ولد در معارف خود سعی دارد خود را از هر جهت به پدر مانند کند و بر این همانندی می‌بالد. پیروی و تقلید ولد از مولانا در همه شئون زندگی به‌خصوص در آرا و آثار عرفانی (مثنوی‌های ابتدانه، رباب‌نامه، انتھانامه؛ دیوان اشعار و معارف) مشهود است (← مناقب العارفین، ص 786-787) به همین سبب، معارف او به نوعی عاری از خلاقیت و نوآوری است. اما آثار او در باب اطرافیان و یاران و اصحاب مولانا به‌خصوص درباره شمس تبریزی و جزئیات زندگی او و شناخت طریقت مولویه، اطلاعات مهم و گزارش‌های درخوری را در خود حفظ کرده و از این لحاظ، شایسته تبع و تفحص است. غیر از برهان‌الدین، مولانا و سلطان ولد که محور شخصیت و اندیشه‌های عرفانی بهاء شده بودند، شمس تبریزی نیز در *مقالات*، دو بار از بهاء ولد با عنوان مولانای بزرگ یاد می‌کند و دانایی و بزرگی او را می‌ستاید. (مقالات، ص 133 و 748)

منابع

- قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند، تحقیق و نشر دار القرآن الکریم، چ 1، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، بی تا.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ محمد بن منور بن ابی سعد، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 5، آگاه، تهران 1381.
- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون؛ محمد بن امین بن میر سلیم اسماعیل پاشا، عنی بتصحیحه و طبعه محمد شرف الدین بالتقایا، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- بهاء ولد؛ فریتس مایر، ترجمه مهر آفاق بایبوردی، چ 1، سروش، تهران 1382.
- پله پله تا ملاقات خدا؛ عبدالحسین زرین کوب، چ 26، علمی، تهران 1384.
- تاریخ گزیده؛ حمدالله مستوفی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، چ 1، دنیای کتاب، تهران 1361.
- تذکرة الاولیا؛ فریدالدین عطار نیشابوری، به کوشش ا. توکلی از روی نسخه نیکلسون، چ 8، بهزاد، تهران 1379.
- ترجمه رساله قشیری؛ ابوالقاسم قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، علمی و فرهنگی، تهران 1374.
- تصوف و ادبیات تصوف؛ ادوارد ویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، چ 1، امیرکبیر، تهران 1372.
- تفسیر السلمی و هو حقایق التفسیر؛ الامام ابی عبدالرحمن سلمی، تحقیق سید عمران، الطبع الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت 1421ق/ 2001م.
- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی؛ پل نویا، ترجمه اسماعیل سعادت، چ 1، مرکز نشر دانشگاهی، تهران 1373.
- جواهر الاسرار و زواهر الانوار؛ شرح مثنوی مولوی، کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، مقدمه، تصحیح و تحشیه و فهرستها محمد جواد شریعت، چ 1، انتشارات مشعل اصفهان 1366.
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء؛ الامام الحافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت 1418ق/ 1997م.
- رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار؛ فریدون بن احمد سپهسالار، تصحیح محمد افشین وفایی، چ 2، سخن، تهران 1385.
- روزبهان بقلی؛ کارل، و. ارنست، ترجمه، توضیحات و تعلیقات کورس دیوسالار، چ 1، امیرکبیر، تهران 1383.
- سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله ابن خفیف شیرازی؛ ترجمه فارسی رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح ا. شیمل - طاری، به کوشش توفیق سبحانی، چ 1، انتشارات بابک، تهران 1361.

- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 1، زوآر، تهران 1389.
- شرح مواقف النفری؛ عقیف‌الدین التلمسانی، دراسة و تحقیق و تعلیق جمال المرزوقی، تصدیر عاطف العراقی، الهيئة المصرية العامة للكتاب، 2000م.
- شمس تبریزی؛ محمدعلی موحد، چ 1، طرح نو، تهران 1375.
- طبقات الصوفیه؛ ابو عبدالرحمن سلمی، تصحیح نورالدین شریبه، الطبعة الثالثة، مكتبة الخانجي، قاهره 1997م.
- غزلیات شمس؛ جلال‌الدین محمد بلخی مولانا، مقدمه گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 1، سخن، تهران 1387.
- الفهرست؛ محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، چ 1، امیرکبیر، تهران 1366.
- فوائح الجمال و فوائح الجلال؛ نجم‌الدین کبری، دراسة و تحقیق یوسف زیدان، الطبعة الاولى، دار سعاد الصباح، الكويت 1993م.
- فيه ما فيه؛ جلال‌الدین مولوی، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 3، امیرکبیر، تهران 1358.
- کشف المحجوب؛ ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چ 2، سروش، تهران 1384.
- اللمع فی التصوف؛ ابی نصر عبدالله سراج طوسی، تصحیح ر. ا. نیکلسون، طبع فی مطبعة بریل، لیدن، 1914م.
- مجالس؛ احمد غزالی، به تصحیح احمد مجاهد، چ 1، دانشگاه تهران، تهران 1377.
- معارف؛ برهان‌الدین محقق ترمذی، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 2، مرکز نشر دانشگاهی، تهران 1377.
- معارف؛ بهاء ولد، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 3، طهوری، تهران 1382.
- «تذکره الاولیاهای عطار و جامی، تداوم نوشته‌های بنیادی تصوف»؛ دنیز اگل، ترجمه عبدالمحمد روح‌بخشان، معارف، دوره هفدهم، شماره سوم، آذر- اسفند 1379.
- «آغاز پیدایش نوع ادبی تذکره الاولیا در خراسان»؛ یورگن پل، ترجمه مهتاب بلوکی، معارف، دوره هجدهم، شماره دوم، مرداد- آبان 1380.
- معارف؛ سلطان ولد، به کوشش نجیب مایل هروی، چ 2، مولی، تهران 1377.
- مقالات؛ شمس‌الدین محمد تبریزی، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چ 1، خوارزمی، تهران 1369.

- مناقب العارفين؛ شمس‌الدين احمد افلاکی، به کوشش تحسین یازيجی، چ 2، دنیای کتاب، تهران 1362.

- المواقف و يليه كتاب المخاطبات؛ محمد بن عبدالجبار بن الحسن النفری، بعناية و تصحيح و اهتمام ارثر يوحنا اربری، طبعت المرّة الاولى بعد مقابلة سبع نسخ مكتبة المتنبی، القاهرة، بی تا.
- «نگاهی نو به شخصیت تاریخی و معارف عرفانی مولانا جلال‌الدین بلخی»؛ بهمن نزهت، نشر دانش، سال بیست و سوم، شماره اول، آذر و دی 1388.

- نفحات الانس من حضرات القدس؛ نورالدین عبدالرحمن جامی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چ 1، اطلاعات، تهران 1375.

- هدیة العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين؛ اسماعیل پاشا البغدادی، بعناية وكالة المعرف البهی، فی مطبعتها البهیة، استانبول اعادت طبعة بالاوست، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1951م.
- Encyclopedia of Iranica: H. Algar: Bahā-AL-dīn Mohammad Walad, III, p 431-433.